



## (تره نه نه نی تره نه نه نی)

تا درونته که رسیدند شیطان که سخت مانده شده بود گفت:

"این همه فاصله آمدیم و تو تا حال یک آهنگ هم نخوانده ای!"

لغمانی گفت: "تا هنوز آلاپ من خلاص نشده است و من آهنگ ها را بعد از آلاپ می خوانم"

شیطان که دید این آلاپ هرگز به پایان نمی رسد لغمانی را از دوشش فرو افگند و از نزدش فرار کرد. حالا موضوع صلح در افغانستان نیز همان داستان آلاپ لغمانی است که هرگز به آهنگ نمی رسد!

روزگاری بود که حزب دیموکراتیک خلق متوسل به کودتا شد و هنگامی که مردم در برابرش برخاستند اتحاد شوروی به کمکش آمد. آقای بریژنف گفت که ما در ظرف دو سه ماه ریشه اشرا را از سرزمین افغانستان بیرون می آریم و دیگر صلح دایمی می آید. آنان ده سال جنگیدند، بمباری ها کردند، دهات را ویران نمودند و بالاخره یک و نیم ملیون را شهید کردند ولی جهاد از همان آلاپ لغمانی به آهنگ نرسید و بیچاره "گرباچف" افغانستان را زخم خونچکان شوروی خواند و توبه کنان بیرون رفت.

مجاهدین که به اعتراف خودشان گرفتار بلای قدرت طلبی گردیدند به جای اینکه حق مردم را به مردم باز می دادند و از طریق یک انتخابات فارغ از مداخله خارجیان یک حکومت صالح و انتخابی ایجاد می کردند با هم در افتادند و همسایگان را در مسائل داخلی مجال مداخله دادند و تا بدانجا جنگیدند که طالب از راه رسید و بر قدرت سینه افگند و نظام زور را بر سرپای جامعه مسلط ساخت.

آنان نیز گفتند که ما جنگ می کنیم، مخالفان را شکست میدهم و آنگاه صلح می آید. آنان نیز اختیار خاک و مردم خود را به دست عرب و عجم دادند و همه را در دیار خود جمع کردند و نتیجه اش یازدهم سپتمبر و حمله امریکا بر افغانستان بود. باز طالب در دشت و کوه آواره شد و امریکا گفت:

"به من پایگاه ها بدهید تا صلح بیاید."

پایگاه هارا گرفتند ولی صلح را نیاورند. اینان نیز آلاپ کردند ولی به آهنگ نرسیدند.

دیگران تاریخ می خوانند تا از تاریخ و خطا های رفتگان درس عبرت بگیرند ولی ما از مطالعه تاریخ خود درس غرور و خود بینی می گیریم و از مطالعه تاریخ دیگران نیز درس نفرت و بدبینی. ما تا در روان خود با استبداد و ستم مقاطعه نکرده ایم مغرور این به اصطلاح تاریخ پنج هزار ساله می مانیم. این پنج هزار سال تاریخ را اگر در دو جمله خلاصه کنیم آن دو جمله همین است که یا ما بر سرزمین های دیگران تاخته ایم و ثروت های شان را به یغما آورده ایم و یا دیگران بر ما تاخته اند و ما را مغلوب خود ساخته اند ولی ما از تاخت و تاز بر دیگران مغرور گشته ایم مثل این که غلبه بر دیگران حق نیاکان ما باشد پس تاریخ های ما نیز همین تاریخ بگش و گشته شو بوده است و ما چنانکه امروز شخصیت های تاریخی را مطلق می سازیم در گذشته نیز همین کار را کرده ایم و بنا بر این تاریخ پرست و شخصیت پرست شده ایم که اگر نمی شدیم می دانستیم که هر تاریخ و هر شخصیت تاریخی مجموعه ای از خوبی ها و بدی هاست و تاریخ برای این نیست که ما برای خود شخصیت های مورد پرستش تدارک ببینیم. حالا هم اگر صلح می خواهیم این صلح از درون ما و از درون مردم ما می جوشد. دیگران ممکن است آلاپ صلح را برای ما بخوانند ولی آهنگش را ندارند.

ما اگر صلح بیاریم صلح به ما حکم می کند که خود را از دست نگری دیگران نجات بدهیم و چه کسی می خواهد بازار حاضر و مشتری سر به زیر خود را از دست بدهد؟

ما که در یک سرزمین استیم و با هم سرنوشت مشترک داریم با برادر خود صلح کرده نمی توانیم ولی از امریکا، روسیه، چین، ایران، پاکستان و دیگران می خواهیم که مارا با همدیگر آشتی بدهند.

آلپ دیگر بس است ولی آهنگ صلح از سینه های ما باید بجوشد، ما نخست باید سینه های بی کینه پیدا کنیم. سینه بی کینه به ما اجازه نمی دهد که خویشان را با چرک دشمنی این و آن بیالاییم. اگر ما باهم بر مبنای ایثار و گذشت متقابل صلح کنیم هیچ کس نمی تواند مارا با هم به جنگ بیندازد.

فاعتبروا یا اولی الابصار

برمنگهم ۱۲ فبروری ۲۰۱۶

م. ا. نگارگر



[برای مطالب دیگر این نویسنده، اینجا را کلیک کنید](#)